

بخش ۳

تأثیر زبان فارسی در عربی

ترجمه: فیروز حریری

روزی بهرام برای شکار آهو بیرون آمد، ازدور آهویی نمایان شد بهرام آنرا هدف تیر قرار داد، آهواز جای برجست و روی بفرار گذاشت. بهرام آنرا تعقیب نمود و جای پایش را دنبال کرد، هوا بسیار گرم بود، آهو بر اثر عطش و تعقیب دشمن بسیار خسته شده بود، لذا بناچار بدیار یکی از قبایل عرب پناه برد و بخیمه عربی که نامش قبیصه بود وارد شد. اعرابی آنرا گرفت و به بست ولی ناگهان مردی را برد و خیمه دید که بر کمانش تکیه داده بود و با صدای بلند فریاد میزد: ای صاحب خانه، شکار من اینجاست آنرا بمن بازگردان، قبیصه که او را نمی شناخت گفت: ای سوار گشاده روی این از جوان مردی بدور است که حیوانی را که بمن پناهنده شده است تسلیم کنم تا او را بقتل رسانی. بهرام چون این سخن شنید بسیار خشمگین گردید و با قبیصه بدرستی سخن گفت. قبیصه پاسخ داد: زیاده سخن مگوی تا زمانی که زنده هستم و تیر تو در سینه ام جای نگرفته است هرگز دست

بآزار رساندن این حیوان توانایی نخواهد داشت و اگر مرا بکشی قوم من برای انتقام خونم ترا زنده نخواهند گذاشت و آهورا از تو خواهند گرفت . بدنبال کلات روان شو و از این آهو چشم پوشی کن و اگر از آن عوضی خواهی ، اسب عربی مرا که در جلو خیمه با زین و لنگام جهت سواری آماده است بعنوان هدیه بپذیر و آنرا سوار شو و اسب خویش را جنیبت قرار ده و بخویشان و سرزمین خود به پیوند.

بهرام از این گفته در شگفت شد و حمایت اعرابی را از پناهنده ناتوان بزرگ شمرد . لذا با سب اعرابی التفاتی نمود و عنان اسب خویش را بگردانید و با شتاب هر چه تمامتر براند تا اینکه بمر کب خویش ملحق گردید .

بهرام هنگامیکه بر تخت سلطنت پدر ( بنحوی که در ذیل بدان اشاره خواهیم کرد ) جلوس نمود و هموطنانش با طاعت او در آمدند بدنبال قبیسه کسی فرستاد . چون قبیسه حاد رشد مقدم او را گرامی داشت و وی را به مجیر الظباء ( پناه دهنده آهوان ) ملقب ساخت .

بهرام در حینیکه از باز و نعمت برخوردار میشد و در فضای وسیع بادیه بازی میک دواز هوای آزاد و پاکیزه آن لذت میبرد ، ناگهان دریافت که پدرش یزدگرد وفات کرده است و ایرانیان مردی را بنام خسرو از نسل اردشیر بن بابک پادشاهی اختیار کرده اند . پس دانست که بزرگان ایران بایکدیگر پیمان بسته اند تا کسی از نسل یزدگرد را در پس از وفات شاهی بر نگزینند زیرا وی با آنها ببدی رفتار نموده بود و از طرف دیگر فرزندان بزرگترش بهرام نیز میان عرب پرورش یافته و

بعقیده آنها با اخلاق خشك اعراب خو گرفته بود، لذا برای پادشاهی مناسب نبود و چون فرزند کوچکتر یزدگرد هم مصلحت خویش را بر منافع وطن ترجیح میدهد بهمین جهت برای رسیدن بمقام سلطنت شایستگی ندارد .

فرزند کوچکتر یزدگرد والی ارمینیه بود و هنگامیکه بر مرگ پدر وقوف یافت آنجا را بدون اینکه جهت حکومت نایبی تعیین کندرها نمود و با سرعت بسوی پایتخت دولت روانه شد تا پیش از برادر بزرگترش بهرام بر تخت سلطنت جلوس نماید .

بهرام هنگامیکه از این امر آگاه شد ، عنان عقل را از کف بداد و با شتاب بنزد نعمان بن امرؤ القیس رفت و درخواست نمود که ویرا در بازگردانیدن تاج و تخت از دست رفته مساعدت کند. نعمان خواهش او را اجابت نمود و گفت : از این امر باکی بخود راه مده تا چاره سازی کنم. آنگاه سپاهی باشکوه آماده کرد و بسرزمین ایران وارد شد ایرانیان از فراوانی لشکر و ساز و برگ جنگی بیمناک گردیدند و سرانجام امر به پیروزی سپاهیان عرب ختم شد و ایرانیان بفرمان و سلطنت بهرام گردن نهادند و قشون عرب پیروز و مظفر باز گشت. نعمان در پیش بهرام منزلت رفیعی داشت بهمین جهت ایرانیان بدو متوسل شدند تا از بهرام بخواهد که خطای بزرگانی را که بروی شورش نموده بودند ، نادیده انگارد نعمان نیز این مهم را انجام داد .

سپاه عرب را بانعمان موقعیت حساس دیگری است و آن هنگامی

بود که آتش جنگ میان ایران و روم زبانه کشید و رومیان شهر نصیبین را محاصره نمودند .

بهرام در این نبرد هم از منذر بن نعمان بن امری القیس (۳۱-۲۴۴۳) کمک خواست. نعمان او را از مساعدت خویش برخوردار ساخت ، در نتیجه اهالی قسطنطنیه مضطرب شدند و بناچار پادشاه روم درخواست صلح نمود و سپاه عرب این بار نیز پیروز و کامروا از میدان نبرد بیرون آمد .

این بود ماجرای بهرام گور ، در اینجا برسیل استطراد تذکر می‌دهم که کلمه بهرام بمعنی مریخ و گور بمعنی گورخر (حمار وحشی) است و ملقب شدن بهرام بگور بدان جهت است که وی بشکار گور خر عشق مفرطی داشت و در تمام دوران زندگی خویش باین عادت ادامه میداد تا آنجا که همین علاقه موجب مرگش شد چنانکه گویند گورخری رادنبال می نمود ناگهان با اسبش در باتلاقی فرو رفت و دردم جان سپرد. این حادثه را بتفصیل بیان نمودم تا مطالب زیر را استنتاج کنم :

۱- برخی از اکاسره فرزندان خویش را ببلاد عرب گسیل میداشتند تا در آنجا تربیت شوند .

۲- در بسیاری از مواقع اکاسره از عرب و سپاهیان آنها در تحقق یافتن هدفهای نظامی که از نیل بآنها ناتوان بودند کمک می‌جستند .

۳- بهرام گور در نشر و نظم عربی مهارت تمام داشت و ساختمان و اساس شعر مقفی و موزون عربی را بفارسی نقل نمود و ابداع مثنوی یا مزدوج از ابتکارات اوست .

۴- پیوند استوار میان عرب و ایران باعللی و اسبابی که بیان

کردم موجب شد که بسیاری از کلمات فارسی در زمان جاهلیت وارد زبان عربی شود. چون اسلام طلوع نمود و قرآن نازل شد، این الفاظ صیقلی و درجوهر زبان عربی مندمج شدند.

قرآن نیز برخی از آنها را مانند سندس و استبرق و ابریق بکار برده است نه از آن جهت که الفاظ مذکور از زبان بیگانه مأخوذ است بلکه از این حیث که بقالب و رنگ عربی درآمده است.

بهرام گور تنها کسی نبود که زبان عربی را آموخته بود بلکه بسیاری از مترجمان و رجال دولتی نیز آنرا می‌دانستند و دو روایت ذیل مؤید گفته ماست نخست آنکه هیئتی مرکب از خطیبان نامی عرب از جانب نعمان بدربار خسرو آمدند دیگر آنکه خسرو زیدبن عدی را بنزد نعمان بن منذر فرستاد تا دختر عموهای او را برای همسری پسران خسرو خواستگاری کند و در این مأموریت سفیری از جانب خسرو جهت شنیدن پاسخ نعمان همراه زیدبن عدی بود.

همچنانکه برخی از ایرانیان زبان عربی را بخوبی میدانستند پاره‌ای از عرب نیز بخصوص کسانی که در حیره پیرامون آن مسکن گزیده بودند در دانستن زبان فارسی مهارت تمام داشتند.

از همه آنچه که گفتیم بحقیقتی میرسیم که جای تردیدی در صحت آن باقی نمی‌ماند و حقیقت مذکور که خلاصه بحث من بشمار میرود عبارت از آنستکه رابطه عرب با ایران در پیش از اسلام موجب گردید که زبان عربی با فارسی پیوند داشته باشد و از یکدیگر متأثر شوند. اما تأثیر عربی را از فارسی، ورود کلمات فارسی که برخی از آنها نیز بصورت معرب در قرآن بکار رفته‌اند تأیید میکند ولی تأثیر فارسی از عربی اگر

چه بدیهی و معقول بنظر میرسد ولی منابع و دلایل قاطعی که این امر را اثبات کند وجود ندارد چه زبان ایران پیش از اسلام پهلوی بوده است که بعداً جای خود را بعربی داد همچنانکه اسلام جانشین زردشتی و قرآن کریم جانشین زردو اوستا گردید .

باید متذکر شد که تأثیر زبان فارسی و عربی از یکدیگر پیش از اسلام بسیار محدود است زیرا ایرانیان در زمان ساسانیان متأثر شدند از زبان آرامی که تقریباً در تمام خاورمیانه مانند زبان رسمی بوده است و در چنانکه میدانیم ایرانیان خط میخی را بخط آرامی بدل کردند و در خواندن و نوشتن از طریقه هزوارش یا بقول ابن الندیم الزوارش پیروی نمودند و هزوارش عبارت از آن بود که بسیاری از کلمات را با حروف آرامی می نوشتند و آنرا فارسی میخواندند مثلاً باحروف آرامی می نوشتند «ملکان ملکا» می خواندند : شاهان شاه . یا می نوشتند (بسرا) میخواندند: گوشت یامی نوشتند «زانا» میخواندند: آن و می نوشتند (لحما) میخواندند: نان<sup>۱</sup> بنابراین بهتر است که بگوییم ، ایرانیان قبل از اسلام از آرامی بیشتر از زبان عربی متأثر گردیدند ولی چون پس از ظهور اسلام اوضاع دگرگونه شد عربی را که از حیث انتشار جای آرامی را گرفته بود آموختند و هنگامیکه در قرن سوم هجری باحیای زبان و ادبیات خویش کمر همت بستند حروف عربی را اخذ نمودند .

ناتمام